

نظام تعلیم و تربیت در صناعت و پیشه‌های سنتی

ایرج داداشی^۱

چکیده:

صناعات در ادوار گذشته نیای بزرگ هنرهای سنتی در تداول امروز هستند. چنان‌چه با همان تعریف مورد توجه قرار بگیرد، دارای نظام منسجم اندیشگی و کنش‌مندی است که در بیشتر منابع پیشین می‌توان از اشاراتی گذرا تا مباحثی تخصصی را در آن یافت. در این نوشتار با توجه به نگرش پیشینیان نسبت به صناعت، مباحث مطروحه توسط ایشان مورد تدقیق و توضیح قرار گرفته و در نه بند تنسیق گردیده است که شامل: دانش فرهنگ، هنر و خرد، اهلیت و استعداد، تناسب کیهان‌شناختی پیشه‌ها با شاکله پیشه‌وران، اصول آسمانی پیشه‌ها، خرد و پیشه، جوانمردی و پیشه، فرهنگ جوانمردی و حقیقت آن می‌باشد. هرچند این عناوین با جستجوی بیشتر می‌تواند توسعه یابد، لیکن در این مطالعه مستند به منابع اصیل، سعی شده تا منظومه فرهنگی حاکم بر تعلیم و تربیت صناعات استنباط و پس از تحلیل و تفسیر بر مبنای حکمت اسلامی، به صورت موجز تبیین شود. نتایج مطالعه نشان می‌دهد که چگونه در یک نگرش مبتنی بر توحید، فرهنگ به معنای تعالی انسان به حقیقت انسانی او و به عبارتی هنرمند شدن تعریف می‌شود. انسان تنها پس از کمال‌یافتگی است که می‌تواند دیگران و چیزهای مورد نیاز خود را - که به صناعات شناخته می‌شوند - به کمال درخور آنها برساند. این امر در یک منظومه توحیدی و مرعی داشتن اصول حاکم و سنت‌ها تحقق می‌یابد.

واژگان کلیدی: مبانی صناعات، هنر سنتی، آداب پیشه‌ها، خرد و هنر

۱- استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، دانشگاه هنر؛ Dadashi@art.ac.ir

مقدمه:

نظام تعلیم و تربیت سنتی، به‌ویژه انتقال سنت توسط نظام استاد - شاگردی، واجد کیفیاتی بود که با توسعه دانش بشر، ضرورت توجه به آن هرچه بیشتر محسوس می‌گردد. مهم‌ترین نکته نهفته در نظام استاد - شاگردی تفاوت کیفی میان شاگردان و توجه دقیق به اختلاف خصایل و کیفیات انسانی است که هرکس را واجد استعداد و اهلیتی خاص می‌سازد. توجه به موضوع اهلیت، یعنی تعلیم و تربیت و شرایط آن متناسب با خصایل، نیازها و توانمندی‌های هرکس متفاوت خواهد بود. دیگر، انسان‌ها به احاد کمی برابر تقلیل نمی‌یابند تا کیفیات وجودی آن‌ها قربانی استبداد یک آموزش و پرورش تقلیل‌گرا شود، آموزش و پرورشی که شرایط رشد و تعالی انسان را با یکسان‌سازی و شعار دروغین عدالت و برابری مشوش سازد. شی‌ءوارگی و فروکاستن هستی انسان به زندگی گیتیانۀ او، ثمری جز نابودی انسانیت و غیرانسانی‌شدن جامعه بشری به دنبال نداشته است. نظام استاد - شاگردی با ملاحظه جایگاه کیهان‌شناختی^۲ هر فرد و کیفیات و خصایل شخصی او، استعداد و قابلیت و اهلیت را با مکاشفه، فراست و بصیرت استادی حکیم در نظر گرفته و آنچه شایسته هرکس است، بدو می‌بخشد. در حقیقت عدالت نه به معنای یکسان‌سازی و برابری ناشی از فروکاهی صفات و کیفیات، بلکه نهادن هر چیزی در جای متناسب آن و مرعی داشتن معنای حقیقی عدالت یا نهادن هر چیزی به جای خود محقق می‌شود.

بدبینی تاریخی به نظام معنوی جوامع سنتی و عدم شناخت سلسله‌مراتب وجودی عالم و شأن و منزلت هر چیز و هرکس در هستی، نتیجه‌ای بیش از آنچه امروز شاهد آن هستیم، به بار نخواهد آورد. انتقال سنت، انتقال پیکره فرسوده نظامی استبدادی نیست که عده‌ای محتسب و محافظ، وظیفه حفظ تن بی‌جان و بدن بی‌روح آن را بر عهده داشته باشند و با رفتاری غلاظ شدد، حتی کمترین اندیشه تغییری را در نقطه عقیم سازند و مستأصل نمایند. انتقال سنت یعنی انتقال روح خرد جاویدان و معرفت توأم با معنویت، با هدف تحقق حیات طیبۀ انسانی و توجه به شأن انسانی انسان و نسبت او با حقایق عالم و در نهایت رستگاری و وصول به اعلی‌ترین مراتب وجود. زندگی و آموزش و پرورش در زیر لوای نظام استاد - شاگردی، متضمن خردمندی والا و نوعی سیروسلوک معنوی است که در آن معنای اشارات و رموز طبیعت و صنعت، با بیعت معنوی شاگرد با استاد و حرمت وی با اسرار گشوده می‌شود. استاد، هم به درآموختن اسرار صنعت اشتغال دارد، هم ناظر بر کیفیت تولید، و هم بالیدن نهالی است که مقرر شده در آینده شاخه و برگ‌هایش سر به آسمان بساید و انسان‌هایی دیگر در آرامش سایه آن دمی بیاسایند و فرصت و جانی دوباره برای نیایش و بندگی پروردگارشان بیابند. در نظام سلسله‌مراتبی صناعات، استاد به مثابه پدر معنوی، زمینه‌های رشد و به‌ثمرنشتن استعدادهای شاگرد را بر اساس کیفیات وجودی او فراهم می‌سازد و گاه به مثابه رئیس صنف یک صنعت، سازوکار مدیریت کیفیت را در تولید هر صنف مهیا می‌سازد. صنعت، اعم از هنر به معنای امروزی آن و به نوعی هنر به معنای فضیلت و خصایل والای انسانی است. لذا در نظام استاد - شاگردی، تعلیم و تربیت تنها به وجه تولید مصنوعات مخصوص نیست و وجه اخلاقی و تخلق به اوصاف معنوی شاگردان را نیز شامل می‌شود. در این مقام است که معنای تربیت، به تمامی محقق می‌شود. پرورش خوی جوانمردی، رادی، آزادگی و ایثار زندگی خویش برای آسایش دیگران و گاه به وقت نیاز، تسلیح و دفاع از مرزوبوم و قیام علیه جور و ستم، تماما نکاتی است که از لابه‌لای صفحات کتاب‌های آیین جوانمردی و آداب فتوت بر ما حکایت می‌شود. ادب شاگردی و استادی، رعایت احکام شرعی مکاسب، صناعات و تجارات، نسبت علم و سنت انتقال علوم و

صناعات از طریق اتصال مسجد و مدرسه و بازار، ولایت علما و حکما بر باطن خواص برای هدایت معنوی و تعلیم علوم، وجوب کار و پیشه و حرمت تنبلی و تن‌آسایی، جایگاه صناعات در سلسله‌مراتب هستی، تشبیه و تخلق صنّاع و پیشه‌وران به اوصاف و کیفیات الهی، رمزپردازی و معناداربودن صناعات و... بخشی از مباحثی است که می‌توان در آثار به‌جای‌مانده از ادوار پیشین یافت و تفصیلاً بدان پرداخت. شکاف میان حیات امروزمین با حیات سنتی مدام در حال گسترش است و این امر نه‌تنها معرفت به موارث معنوی انسان را دشوارتر می‌سازد، بلکه دریغ بر آنچه از دست رفته در برابر دستاوردهای جهان نوین نیز فراگیرتر شده است.

۱. دانش فرهنگ

فرهنگ در معنا معادل «ادب» در زبان عربی، culture در زبان انگلیسی، cultūra در زبان لاتینی و پایدئیا παῖδεία در زبان یونانی است. تعریفی که افضل‌الدین کاشانی، معروف به باباافضل، در رساله جاودان‌نامه از فرهنگ می‌دهد، آن را دقیقاً معادل ادب و تربیت اخلاقی می‌گیرد.

«بدان که علم کردار بر چهار بخش آید: یکی از آن بیشترین تعلّقش به حرکات اندام و جوارح دارد، چون کارهای پیشه‌وران از زرگری و آهنگری و درودگری و آنچه بدان ماند؛ و دوم چون نشستن و دبیری و علم حیل و صنعت کیمیا، اگرچه در آن حرکت اعضا و جوارح به کار است اما بیشتر تعلق آن نه به اعضا و جوارح بود؛ و سیوم تعلق به صلاح کار زندگی مردم دارد با یکدیگر، چون علم سیاست و عبادات و علم معاملات و نکاح و طلاق و عتاق^۲ و هرچه بدان ماند، و آن را شریعت خوانند؛ و چهارم شناختن خوی نیک و خوی بد مردم است، و شناختن را اکتساب خصال خوب و پرهیز از خصلت‌های بد، و این را علم فرهنگ خوانند» (مرقی کاشانی، ۱۳۶۶: ۲۶۱).

بنا بر آنچه کاشانی در این رساله آورده، فرهنگ نوعی تربیت اخلاقی است. تربیتی که متربی را به منش و خوی انسانی آراسته و از منش و خوی اهریمنی پیراسته می‌سازد. چگونگی این تربیت را در بخش‌های پسین خواهیم آورد.

۲. هنر و خرد

نویسنده انیس‌الناس به پیروی از سنت کهن ایرانی در تبیین نسبت هنر و خرد، این دو را همواره توأمان می‌بیند. «... خرد عبارت از عقل غریزی است و چون به هنر متصل گردد، صاحب او را خردمند گویند» (شجاع، ۱۳۵۶: ۱۳۷). مرحوم استاد همایی معتقد بود که میان عقل غریزی و اکتسابی تفکیکی آشکار وجود دارد و منابع روایی اسلام آن را تأیید می‌کند. عقل مکتسب یا اکتسابی یا عقل تحصیلی، دانش‌هایی است که از دیگران کسب می‌شود. این نوع عقل همواره در معرض زوال و انتقال است. اما عقل موهوب یا عقل غریزی منبعش فیض مستقیم الهی است و بدین سبب حد و نهایت ندارد، زیرا فیض الهی نامحدود است. در معرض زوال و انتقال هم نیست بلکه همیشه ثابت و پایدار است. چراکه منبع و سرمایه همیشگی و جاودانی دارد (همایی، ۱۳۴۸: ۵۹-۵۸).

حکما گفته‌اند حکمت عبارت از استعمال عقل غریزی است. و خرد بی اتصال هنر و بی الحاق حکمت چون بدنی بود عریان و معدوم‌الثوب، و چون تاجری بود که دستگاه و مایه دارد و بصارت ندارد و معاملت و تجارت نمی‌داند. و هر آینه از رنج محروم و از فایده مهجور و مالش به‌مرور روزگار، به سبب عدم بصارت

و فقدان اسباب تجارت کم می‌گردد و زیادت نمی‌شود. پس خرد^۴ را چون در عمل آرند و به حکمت متصل دارند و در امور معاش و معادش استعمال نمایند هنر باشد و صاحب آن را خردمند خوانند. پس فی‌الجمله، هنر عبارت از استعمال خرد است در هرچه باشد. حکیمی را پرسیدند قوت خرد به چه باشد؟ گفت به استعمال حکمت (انیس‌الناس، ۱۳۵۶: ۱۳۷-۱۳۸).

ابوحامد غزالی نیز در کتاب **اول احیاء علوم الدین**، با نقل ابیاتی منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) به این موضوع اشاره می‌کند. «رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ / فَمَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ، / وَ لَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ / إِذَا لَمْ يَكْ مَطْبُوعٌ، / کَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ / وَ ضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ»^۵ ای، عقل، دو عقل است: طبعی و سمعی؛ و سمعی سود ندارد چون طبعی نباشد، چنان‌که خورشید سود ندارد چون روشنایی چشم نبود» (غزالی، ۱۳۶۴: ۱۹۶). این موضوع می‌تواند یادآور موضوع دوگانه «آسن خرد» و «گوش سرود خرد» در سنت مزدایی یا میان نوئزیس (νότησις) و دیانویا (διάνοια) در حکمت افلاطون باشد. دیالکتیک میان این دو مرتبه از خرد، در رساله مینوی خرد به‌خوبی روایت شده است. تو گویی نویسنده انیس‌الناس، به‌نوعی این باور کهن را یادآور می‌شود که در رساله مینوی خرد مذکور است: «پرسید دانا از مینوی خرد، که خرد بهتر یا هنر یا خوبی؟ مینوی خرد پاسخ کرد: که خردی که خوبی به‌همراهش نیست، نباید خرد پنداشت؛ و هنری که همراهش خرد نباشد، نباید هنر پنداشت»^۶ (تفضلی، ۱۳۸۰: ۳۳). خرد غریزی در نوری متجلی می‌شود که آن را «خوره» یا «فرّه ایزدی» خوانده‌اند و دارنده آن توانایی راهنمایی و هدایت دیگران به‌سوی سعادت و به‌کمال رسانیدن آن‌ها و نیز اشیا را دارد: «... خره نوری است از الله تعالی که فایز می‌شود بر خلق و بدان نور، خلائق ریاست بعضی بر بعضی کنند و بعضی به‌وسیله آن نور قادر شوند بر صنعت‌ها و حرفت‌ها...» (خلف‌تبریزی، ۱۳۷۶: ۲، ۷۴۲).

۳. اهلیت و استعداد

پیش از هرچیز باید توجه داشت که تصویری که عموماً در دنیای امروز از اسلام و مسلمانان و نحوه زندگی ایشان در ادوار مختلف در دست است، لزوماً تصویری صحیح نیست و این تصور یا بیشتر تحت تأثیر تبلیغات است که با اهداف سیاسی در دیگر جوامع ایجاد شده است، یا ناشی از قیاس‌های نادرست با دیگر ادیان.

در فرهنگ ایرانی و اسلامی هرکس باید به کاری بپردازد که متناسب او است و اهلیت آن را دارد و حق ندارد کارش را تغییر دهد. در دوره ساسانیان تغییر پیشه بدون داشتن اهلیت جلی (استعداد ذاتی) ممنوع بود. در نامه تنسر^۷ این موضوع به‌وضوح تأکید شده است: «... البتّه یکی با یکی نقل نکنند، الا آنکه در جبلت یکی از ما اهلیتی شایع ببینند، آن را بر شهنشاه عرض کنند، بعد تجربت موبدان و هرآبد و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند، به غیر طایفه الحاق فرمایند...» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۱۱: ۱۳-۱۴) تشخیص این اهلیت به عهده دانشوران و پیشوایان جامعه بود که در نظام‌های سنتی، به‌دلیل داشتن والاترین فضایل، کمالات و خردمندی، هدایت جامعه به عهده ایشان بود. در رساله مذکور از روزگاری یاد می‌شود که مردمان فرهنگ و ادب را نادیده می‌انگارند و هرکس از روی خودسری به کاری

۴- در متن اصلی به خطا: خود

۵- خرد را دو گونه دیدم، مطبوع (در سرشت و چهر) و مسموع (شنیدنی)، خرد شنیدنی بدون خرد سرشتی سودی ندارد. همان گونه که اگر روشنی دیده نباشد خورشید سودی ندارد.

6-pursīd dānāg ō mēnōg ī xrad kū xrad weh ayab hunar ayāb wehih? mēnōg ī xrad passox kard kū xrad kē-š wehih nē abāg pad xrad nē dārišn ud hunar kē-š xrad nē abāg pad hunar nē dārišn

۷- متنی است متعلق به ایران دوران ساسانی و ترجمه آن به پارسی میانه، در دوره اسلامی توسط ابن‌اسفندیار صورت گرفته است.

می‌پردازد که اهلیت آن را ندارد و جامعه رو به انحطاط و فروپاشی می‌رود، لیکن با خرد و فره ایزدی پادشاه یا راهبر جامعه، این تشّت و پراکندگی دوباره به سامان و نظم باز می‌گردد و هرکس به سر کاری می‌رود که اهلیت آن را دارد.

شه‌نشا، به عقل محض و فیض فضل، این اعضا را که از هم شده بودند، با هم اعاده فرمود و همه را با مقرّ و مفصل خویش برد، و به مرتبه‌ای فروداشت و از آن منع کرد که یکی از ایشان به غیر صنعتی که خدای جل‌جلاله برای آن آفریده باشد، مشغول [شود]، و بر دست او تقدیر حق تعالی دری برای جهانیان بگشود که در روزگار اوّل خاطرها بدان نرسید، و هریک را از سران اعضا اربعه فرمود: که «اگر در یکی از ابناء مهنه^۸ اثر رشد و خیر یابند، و مأمون باشند بر دین، یا صاحب بطش^۹ و قوّت و شجاعت، یا با فضل و حفظ و فطنت^{۱۰} و شایستگی، بر ما عرض دارند تا حکم آن فرماییم» (همان).

۴. تناسب کیهان‌شناختی پیشه‌ها با شاکله پیشه‌وران

شاید نتوان در دنیای امروز این معنا را به‌سادگی درک کرد، لیکن در جهان سنتی باور به وجود نوعی تناسب کیهان‌شناختی میان شاکله هر فرد با پیشه او شایع بود. راغب اصفهانی، دانشمند ایرانی سده چهارم، به‌خوبی این امر را در کتاب مشهور خود درباره اخلاق، به نام الذریعه الی مکارم الشریعه ذکر کرده است.

«چون جمهور بنی‌آدم محتاج به یکدیگر بودند، حق سبحانه و تعالی، هریک را از عموم ابنای ابی‌البشر، مستخر و منقاد صنعتی چند گردانید، کی در صدد تقلّد^{۱۱} و تصدّی^{۱۲} و تکفّل^{۱۳} و تعاظمی^{۱۴} آن باشند، و میان طباع و صنایع ایشان، مناسبات خفی و اتفاقات سماوی تقدیر کرد، تا هریک به‌وسیلت آن اتفاقات، حرفتی از حرف را ایثار کنند، و به‌سبب آن مناسبات، صنعتی از صنایع کی موافق و ملایم امزجه و طبایع ایشان بود، اختیار نمایند، و به انشراح صدر و انفساح قلب ملابست آن نموده، قوای روحانی و جسمانی را به مزاولت آن مطیع گردانند» (کنوز الودیعه من رموز الذریعه، ۱۰۰۱۲ مجلس: فصل ششم).

به‌عبارت ساده‌تر، انسان طبعاً موجودی مدنی است. در زندگی اجتماعی افراد باید با تعاون و همیاری به رفع نیازهای ضروری زندگی بپردازند. برای همین خداوند شاکله هر آدمی را متناسب با کاری آفریده است. طبق ضرب‌المثل معروف ایرانی «هرکسی را بهر کاری ساختند»^{۱۵}، پس هرکسی باید بر اساس نسبتی که میان سرشت او و یک پیشه وجود دارد، کاری کند و آن پیشه را به گردن بگیرد و بدان بپردازد و پائندان آن باشد و به‌هنگام لزوم به اهل آن بسپارد. میان سرشت انسان‌ها و پیشه آن‌ها تناسبی پنهان و هماهنگی‌ای آسمانی هست که اندازه آن را خداوند تعیین کرده و بر اساس این هماهنگی‌ها است که آن‌ها می‌توانند خواست دیگران را بر خواهش خویش ترجیح بدهند و با دیگران در تعامل باشند. به‌دلیل همین هماهنگی آسمانی و مناسبات پنهان است که آدمیان می‌توانند پیشه‌ای از

۸- مهنه: خدمت‌کردن، زیرکی در خدمت و کار (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۴: ۲۱۹۲۰)

۹- بطش: سخت گرفتن (دهخدا، ۱۳۷۷، ۴: ۴۸۶۶)

۱۰- فطنت: زیرکی و دانایی (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۱: ۱۷۱۸۱)

۱۱- تقلّد: برگردن خود کاری گرفتن و پیروی و تعهد (دهخدا، ۱۳۷۷، ۵: ۶۸۸۴)

۱۲- تصدّی: سر به‌سوی کاری برداشتن (دهخدا، ۱۳۷۷، ۵: ۶۷۶۹)

۱۳- تکفّل: پائندانی‌کردن، کفالت‌کردن (دهخدا، ۱۳۷۷، ۵: ۶۹۰۹)

۱۴- تعاظمی: به‌دست‌گرفتن، سپردن به یکدیگر و به همدیگر دادن (دهخدا، ۱۳۷۷، ۵: ۶۷۹۴)

۱۵- برگرفته از ابیات مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی رومی؛ هرکسی را بهر کاری ساختند/ میل آن را در دلش انداختند (نک: مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۸).

پیشه‌ها را موافق مزاج و طبع خود برگزینند و با گشادگی سینه، رو به فروغ و روشنایی آسمانی و با گشاده‌دلی و سینه‌ای فراخ به کاری درآیند.^{۱۶} پس از برگزیدن پیشه باید همه توان روحانی و جسمانی خود را برای ممارست و واگوشیدن آن به کار گیرد و با پایمردی و استواری نیروی خود را صرف آن کار گرداند و کارورزی کند. درنهایت، به همین دلیل هرکسی نمی‌تواند هرکاری را انجام دهد. پس اگر کسی صنعت دیگری را برگزیند، به‌زودی از آن گریزان و روی‌گردان خواهد شد. در توان یک کس نیست تا به همه صناعات بپردازد، و هرکس به‌ناگزیر تنها به صنعتی متناسب با آنچه سرشت و آمادگی وجودی او است خواهد پرداخت و از صناعات دیگر روی‌گردان خواهد شد. راغب اصفهانی برای اثبات مدعای خود به آیات: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»^{۱۷} (زخرف: ۳۲) و «كُلَّ يَوْمٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ سَائِرَةٌ»^{۱۸} (اسراء: ۸۴) و حدیثی از پیامبر، و نیز گفتاری از مشهورات^{۱۹}، استناد می‌کند.

«مَقْدَرُ آجَالٍ وَ مُحَقِّقُ آمَالٍ وَ مُوَجِّدُ كَائِنَاتٍ وَ مَدَبِّرُ مَوْجُودَاتٍ، جَلَّ شَأْنُهُ وَ عَظَمَ سُلْطَانُهُ، در بدو فطرت میان همه آدمیزاد از برای تعلیم صناعات متقارب فرقی نهاده است، و هریک را صنعتی میسر فرموده، که خلق و ایجاد او از برای اشتغال بدان کرده، و آلات ایشان را از قوای روحانی و جسمانی، مستعد قیام بدان آفریده. هرکه را تقدیر و تقیض فرموده است کی مراعات علوم و محافظت دین نماید، او را دلی صافی و عقلی لایق وافی و مزاجی لطیف و بدنی لَین^{۲۰} کی صلاحیت این معنی داشته باشد، کرامت کرده. و هر آفریده را که جهت رعایت امور دنیوی و حفظ و حمایت آن، مانند: زراعت و بناء و امثال آن ایجاد کرده، ایشان را قلوب قاسی^{۲۱} و عقول جاسی^{۲۲} و امزج غلیظ و ابدان خشن، ارزانی داشته است. و چنانچه محال است که از گوش، قوت بینایی، و از چشم، قوت شنوایی آید، لابد محال است کی آن کس را که از برای مهنة و خدمت‌های خسیس آفریده، صلاحیت حکمت داشته باشد» (همان: باب چهارم).

به زبان ساده‌تر، خداوند بزرگ از همان لحظه سرشتن گل آدمی، میان همت و خواست ایشان و فراگیری پیشه‌های نزدیک‌به‌هم، فرق گذاشته و برای هرکسی کاری را آسان کرده است؛ کاری که آن شخص را برای اشتغال به آن کار آفریده و قوای بدنی او را برای برپایی آن پیشه آماده ساخته است؛ مثلاً اگر کسی قرار است به دانش بپردازد یا برای اقامه دین گامی بردارد، قضاو قدر الهی برای او دلی روشن و خردی درخور و طبع و خویی نرم و بدنی نرم نهاده تا صلاحیت آن کار را داشته باشد، یا کسی که برای امر دنیوی مانند کشاورزی و ساختمان‌سازی می‌پردازد، دلی سخت و خردی سست و طبعی تند و بدنی خشن قرار داده است تا متناسب کاری باشد که مقرر شده انجام دهد. خداوند در هر دو گروه، هم جایگاه والا قرار داده و هم منزلتی پست. والایی آن است که شخص برای دستیابی و فراگیری علم و صنعت بسیار بکوشد تا مهارت به دست آورد و پیشه‌اش را دوست داشته باشد و به‌اندازه استطاعت و ...

۱۶- به‌قولی به لباس آن کار درآید. کنایه از خرقة یا کسوه‌ای است که اهل پیشه‌ها و حرفه‌ها در آیین‌های حاکم بر اصناف به هنگام انجام بیعت معنوی از دست بزرگ و شیخ صنف می‌گیرند و به تن می‌کنند.

۱۷- ما بخش کردیم میان ایشان روزی‌شان را در زندگی گیتی و برتری بخشیدیم جایگاه‌های گروهی از ایشان را بر گروهی دیگر.

۱۸- هر چیزی بر سرشتش کار می‌کند.

۱۹- «واجب است بر هرکس کی ایزد تعالی شغلی جهت او تقدیر و تقیض فرموده، که موجب حصول اقوات او شود، که بر وجه واجب و قدر لازم مراعات آن نماید» (کنوز الودیعه من رموز الذریعه، ۱۰۱۲ مجلس: فصل ششم).

۲۰- لَین: نرم (منتهی‌الارب)، سهل... مقابل خشن (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۳: ۱۹۹۰)

۲۱- قاسی: سخت، سخت‌دل، (ناظم‌الاطباء)، سخت و سیاه‌دل، (غیاث‌اللغات)، سنگ‌دل (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۱: ۷۳۳۸۱)

۲۲- جاسی: نعت فاعلی از جسو، سخت، درشت، (منتهی‌الارب) (دهخدا، ۱۳۴۱، ۷: ۵۴۲)

توانایی خود کسب رضای خدا را با تأدیۀ امانت در آن علوم و صنایع واجب شمرد. چون خداوند فرموده است: «رَجُلٌ لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۲۳} (نور: ۳۷).

۵. اصول آسمانی پیشه‌ها

باور به آسمانی‌بودن مبادی همه پیشه‌ها و حرفه‌ها از روزگاران کهن در میان ادیان رایج بوده است. در دینکرد هفتم، از کتب دینی کیش مزدیسنی، آمده است که نخستین آفریدگان اهورمزدا مشی و مشیانی^{۲۴}، با الهام ایزدی به‌سوی بافتن پارچه رفتند و پیشه‌های نخستین شبانی و آهنگری و درودگری و کشاورزی را آموختند و به فرزندان خویش آموزاندند. به این ترتیب بود که پیشه‌ها در جهان گسترش یافت^{۲۵} (دینکرد هفتم، مقدمه: ۲۰۰).

در کیش یهود نیز این امر به‌صراحت در عهد عتیق سفر پیدایش و سفر خروج ذکر شده است. در قرآن کریم نیز در آیات سورۀ هود آیه ۳۷ و سورۀ مؤمنون آیه ۲۷، داستان ساخت کشتی به‌دست حضرت نوح (ع)، بسیار موجز و بدون جزئیات ذکر شده است. اما نکته مهم این است که در اینجا نیز خداوند ساخت کشتی را با وحی و دیدگان خود فرمان داده است «وَأَصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» (هود: ۳۱)، «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ أَصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» (مؤمنون: ۲۷)، همچنین روایت حضرت داود (ع) «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَکُمْ مِنْ بَأْسِکُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاکِرُونَ» (الانبیاء: ۸۰) که به فرمان الهی آهن را در دستان او نرم کرد و با آن زره‌هایی آراسته و به‌اندازه می‌ساخت «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جَبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ * أَنْ آغْمِلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (سبا: ۱۰ و ۱۱)، یا در قصه حضرت سلیمان (ع) (نمل: ۴۴) ساختن کاخ و آب‌گیری از بلور که باعث شگفتی میهمان او شد، یا در آیات ۱۲ و ۱۳ سورۀ سبا، به استفاده از مس برای ساختن اشیاء توسط پریانی که در خدمت او بودند و برای او هرچه می‌خواست از پرستشگاه‌ها و تندیس‌ها و کاسه‌هایی چون حوض و دیگ‌های محکم می‌ساختند «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» (سبا: ۱۳) و همانند این آیات، شاهد انتساب صناعت به پیامبران با وحی و الهام الهی و تسخیر در عناصر و موضوعات صناعات هستیم. به همین روش راغب اصفهانی نیز می‌گوید:

«اصول صناعات و مکاسب علی‌الاطلاق مأخوذ از وحی است و دلیل آنک نقص بنی‌آدم و احتیاج ایشان به یکدیگر ظاهر است و در جمیع احوال ناقص به کامل محتاج و استنباط اصول صناعات خالی نیست از آنک از یکدیگر عقبا علی عقب الی ما لانهایه له بوده باشد و این معنی موجب و مقتضی ترتب

۲۳- مردانی‌اند که بازرگانی و دادوستد به فراموشی نمی‌برد یاد خدای را از ایشان.

۲۴- معادل آدم و حوا در ادیان ابراهیمی

۲۵- و به الهام (nigēzišn =) از ایزد مشی و مشیانی، پارچه‌بافی آموختند (متن: به‌سوی پارچه‌بافی آمدند) و شبانی و آهنگری و درودگری و همه‌گونه کشت‌کاری و کشاورزی که شان پیشه و صنعت نخستین است، و از ایشان به‌سوی پیوندان (فرزندان) ایشان رفت. از طریق آموزش روش و گستردگی در جهان به «پیشه اندر پیشه» بسیار بخش شد.

بند چهاردهم - ۱. پژوهشی در اساطیر (ص ۲۰۶): و از آموزش ایزدان، آمدند نیز مشی و مشیانه به پارچه‌سازی و شبانی و آهنگری و کوزه‌گری که همه‌گونه ورزش (= پیشه و حرفه) است و استریوشی پیشینیان و آنان را مهارت در صنعت برترین ابودا و رفت و ادامه یافت از ایشان با اندازه (= نمونه و آموزش) دادن به فرزندان و گسترش در جهان پس! به شکل پیشه‌ها اندر پیشه (= انواع فرعی آن) [پیشه‌ها را] انبوهی آیدید آمد. نیز (نک: سنجانا: ۵ ترجمه) ۲. «پیشه اندر پیشه»

شیء باشد بر امور غیرممتناهی و آن محال است یا آنک منتهی شود به شخصی که ازو فراگرفته باشند و حق تعالی تعلیم او یا به سماع از ملاء اعلیٰ اعنی وحی یا الهام یا منام فرموده باشد و مقصود از اخذ اصول صناعات از وحی همین معنی است و ارباب خرد و حصافت^{۲۶} ۲۳ را معلوم و مقرر است که قوای عقاقیر^{۲۷} ۲۴ و طبایع حیوانات از آن مسائل است کی به افهام بشری ادراک خواص آن ممکن نگردد و متبحران هر فنی و رؤسای هر صنعتی بدین قسم قائل و معترفاند. اهل نجوم را مدعی آنک مبادی نجوم، مأخوذ از هرمس حکیم است و او آن است که به روح سوی [آسمان] عروج و ترقی کرد و بر کیفیت حرکات فلک و ثوابت و سیارات و سایر اجرام سماوی وقوف و اطلاع یافت و قول فرقه‌ای آنک هرمس ادریس علیه‌السلام بوده است و همچنین اطبا را دعوی آنک مبادی علم طب به یکی از حکما انتها یافته و در معرفت خواص ادویه هم بذهن معنی قایل. پس هریک از موجودات به فعلی خاص و امتناع عقل از توهم امری که اصلح بود از آن موجود به نسبت با آن فعل دلیلی روشن است بر صدور آن از حکمت الهی و الله اعلم» (همان: باب هشتم).

۶. خرد و پیشه

در بیشتر متون مقدّس سنتی می‌توان نسبت وثیق میان حکمت، خرد یا عقل را با صنعت و پیشه دید. در متن عهد عتیق، به‌ویژه در سفر خروج، hokhmah یا حکمت^{۲۸} اصل صناعات و هنرهاست. ناصر خسرو در کتاب زادالمسافر، جهان را صنع صانع دانا می‌شمارد و انسان را که با خرد صناعات را پدید می‌آورد، نزدیک‌ترین موجود به صانع عالم می‌داند، زیرا انسان تنها فاعلی است که از عقل بهره دارد و جوهر انسان عقل است:

«و نیز دلیل بر آنکه مردم نزدیک‌تر چیزی است به صانع عالم، آن است که صنعت‌های او بر مقتضای عقل است و آثار حکمت اندر صنعت‌های او پیداست، همچنان که اندر صنعت صانع عالم پیداست. و چو شرف صنع به حکمت است و حکمت اثر عقل است و صنع مر نفس راست و حکمت مر عقل را، این حال دلیل است بر آن که عقل از نفس برتر است و شرف نفس به عقل است... و نیز دلیل بر آنکه مردم از جوهر صانع عالم است، آن است که مردم از بهر پدیدآوردن صنعت‌های خویش، دست‌افزارها سازد بر مقتضای حکمت، که آن دست‌افزارها بر اختلاف صورت‌ها و فعل‌های خویش مر او را اندر حاصل کردن مقصود او طاعت دارند...» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۶۴-۱۶۵).

۷. اخلاق و پیشه

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری موضوع صنعت و نسبت میان آن‌ها و اخلاق را مشخص کرده است. پس از وی جلال‌الدین دوانی در لوامع‌الاشراق و غیاث‌الدین منصور دشتکی در

۲۶- حصافت: نیک‌اندیشی، نیک‌رای‌بودن (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۱۲۵)؛ خردمندی، خرد استوار داشتن (معین، ۱۳۸۶: ۱: ۵۹۴).

۲۷- عقاقیر: جمع عقّار، اسم جنس ادویه است (مخزن‌الادویه). هر گیاه که بدان تداوی کنند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰: ۵۹۸۱۱).

۲۸- آگاه باش بَسْلَیْل بن اوری بن حور را از سبط یهوذا به نام خوانده‌ام. و او را به روح خدا پر ساخته‌ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری، برای اختراع مخترعات، تا در طلا و نقره و برنج کار کند. و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید. و اینک من، اهلویاب بن اخیسامک را از سبطدان، انباز او ساخته‌ام، و در دل همه دانادلان حکمت بخشیده‌ام، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند (سفر خروج، باب ۳۱، آیات ۱ تا ۷).

اخلاق منصوری نیز بر همین نهج رفته‌اند. از منظر خواجه نصیر، افعال و محاسن افعال انسانی یا طبعی است که «مقتضای عقول اهل بصارت و تجارب اهل کیاست بود و به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار مختلف و متبدل نشود و آن اقسام حکمت عملی است» و یا وضعی است که توسط کس یا کسانی وضع شده و دو گروه است: «اگر سبب وضع اتفاق رای جماعتی بود بر آن»، آن را آداب و رسوم، و «اگر سبب اقتضای رای بزرگی بود مانند پیغمبری یا امامی» آن را نوامیس الهی گویند. از نظر وی حکمت عملی شامل «تهذیب اخلاق»، «تدبیر منزل» و «سیاست مُدُن» است. حکمت عملی در واقع «دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی» است بر وجهی که مؤدی به نظام احوال معاش و معاد ایشان باشد و مقتضی رسیدن به کمالی که به‌سوی آن متوجه‌اند. (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۰) انسان به قوه عقل از دیگر موجودات متمایز می‌شود. اگر این عقل متوجه حقایق موجودات و انواع معقولات باشد، عقل نظری و اگر متوجه تشخیص میان خوب و بد کارها و تنظیم امور معاش باشد، عقل عملی است. (همان: ۵۷) موجودات عالم در سلسله‌مراتبی هستی دارند و نهایت مراتب حیوانی بدایت مرتبه انسانی است. اگر انسان بر مقتضای طبیعت حیوانی‌اش عمل کند، در شمار آن‌ها است و اگر به اقتضای عقل و فکر عمل کند، فضایل انسانی او بارز و شرف او در میان موجودات آشکار می‌شود (همان: ۶۳ - ۶۲).

کمال قوای علمی انسان شوق به دریافت آگاهی‌ها و رسیدن به دانش و یافتن حقایق عالم است و نفس او را به مقام اطمینان می‌رساند. کمال قوای عملی نیز حصول اخلاق حسنه در درون انسان و سپس تدبیر امور منزل و مدینه در بیرون وجود او است (همان: ۷۰). کمال نخستین به‌مثابه صورت است و کمال ثانوی به‌منزله ماده. چنان‌که صورت بی ماده و ماده بی صورت، ثبات و ثبوت ندارد، علم بی عمل نیز ضایع می‌شود و عمل بدون علم هم محال است. خواجه با نقل قولی از ارسطو در کتاب اخلاق، نسبت میان علم و عمل را مؤکد می‌دارد «اول فکر آخر عمل بود، و آخر فکر اول عمل» (همان). در همه صناعات همین گونه است. مثلاً نجار تا نخست فایده تخت را تصور نکند، فکر او را به چگونگی عمل مشغول نخواهد داشت و تا چگونگی عمل را کاملاً در خیال خود تصور نکند، نمی‌تواند عمل را آغاز کند، و تا عمل به پایان نرسد، فایده تخت که فکر نخستین بود، صورت نمی‌یابد. برای همین است که تا عاقل تصور خیر و سعادت، که نتیجه کمال نفس است، نکند اندیشه تحصیل کمال به اندیشه‌اش خطور نمی‌کند؛ و تا آن تحصیل تحقق نیابد، خیر و سعادت هم نصیب او نمی‌شود (همان: ۸۰).

مبادی انواع حرکت که مقتضی توجه به انواع کمالات باشد دو چیز است: طبیعت یا صناعت. حرکت طبیعی همانند حرکت نطفه در مراتب تغییرات مترتب و استحالات متنوع تا آنگاه که به کمال حیوانی برسد؛ حرکت صناعی مانند تحریک چوب به وسیله ادوات و آلات تا وقتی که به کمال یک تخت برسد و طبیعت بر صناعت مقدم است هم در وجود و هم در رتبت، چه صدور او از حکمت الهی محض است و صدور صناعت از محاولات و ارادات انسانی به استمداد و اشتراک امور طبیعی. پس طبیعت به منزلت معلم و استاد است و صناعت به‌مثابت متعلم و تلمیذ (همان: ۱۴۹).

چون کمال هر چیزی در تشبّه آن به مبدأ خودش است، پس کمال صناعت در تشبّه به طبیعت است. خواجه نصیر در اینجا از واژه تشبیه استفاده می‌کند نه تقلید و واژه مشابه دیگر. وی تشبیه را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تشبّه او به طبیعت چنان باشد که در تقدیم و تأخیر اسباب، و وضع هر چیزی به جای خویش، و تدریج و ترتیب نگاهداشتن به طبیعت اقتدا کنند، تا کمالی که قدرت الهی طبیعت را به‌طریق تسخیر متوجه آن گردانیده است از صناعت بر وجه تدبیر حاصل آید» (همان).

در واقع، همان نظریه سنتی که معتقد است در صنعت باید بر همان گونه‌ای عمل کرد که طبیعت عمل می‌کند. یعنی تشبیه به عمل طبیعت و اقتدای بدان، نه تقلید از ظاهر طبیعت!^{۲۹} زیرا منشأ صنعت فکر است برای همین خواجه در ادامه می‌افزاید: «معدلک فضیلتی که مستلزم صنعت بود، و آن حصول کمال باشد بر حسب ارادت و مشیت، با آن کمال مقارن افتد» (همان: ۱۵۰).

«بباید دانست که هیچ‌کس بر فضیلت مفطور نباشد، چنان‌که هیچ آفریده را نجار یا کاتب یا صانع نیافریند، و ما گفتیم که فضیلت از امور صناعی است، اما بسیار بود که کسی را از روی خلقت قبول فضیلتی آسان‌تر بود و شرایط استعداد درو بیشتر، و همچنان که طالب کتابت یا طالب نجارت را ممارست آن حرفت می‌باید کرد تا هیتی در طبیعت او را راسخ شود که مبدأ صدور آن فعل باشد ازو بر وجه مصلحت، آنگاه او را از جهت اعتبار آن ملکه صانع خوانند و بدان حرفت نسبت دهند، همچنین طالب فضیلت را بر افعالی که آن فضیلت اقتضاء کند اقدام می‌باید نمود، تا هیت و ملکه‌ای در نفس او پدید آید که اقتدار او بر اصدار آن افعال بر وجه اکمل به سهولت بود، و آنگاه به سمت آن فضیلت موصوف باشد» (همان: ۱۵۲).

از نظر خواجه نصیر صناعات سه نوع است: شریف، خسیس، و متوسط.

«اما صناعات شریفه صناعت‌هایی بود که از حیث نفس باشد نه از حیث بدن، و آن را صناعات احرار^{۳۰} و ارباب مروّت خوانند، و اکثر آن در سه صنف داخل باشد: اوّل آنچه تعلق به جوهر عقل دارد، مانند صحت رای و صواب مشورت و حسن تدبیر، و این صنعت وُزرا بود؛ دوم آنچه تعلق به ادب و فضل دارد، مانند کتابت و بلاغت و نجوم و طب و استیفا و مساحت، و این صنعت ادّبا و فضّلا بود؛ سیم آنچه تعلق به قوّت و شجاعت دارد، مانند سواری و سپاهی‌گری و ضبط ثغور و دفع اعدا، و این صنعت فروسیّت بود. اما صناعات خسیسه هم سه نوع بود: یکی آنچه منافی مصلحت عموم مردم بود، مانند احتکار و سحر، و این صناعت مفسدان بود؛ و دوم آنچه منافی فضیلتی از فضائل باشد، مانند مسخرگی و مطربی و مقامری^{۳۱}، و این صناعت سُفها بود؛ و سیم آنچه مقتضی نفرت طبع بود، مانند حجامی و دباغی و کنّاسی، و این صناعت فرومایگان بود. و به حکم آن که احکام طبع را به نزدیک عقل قبولی نبود صنف آخر از این اصناف در عقل قبیح نباشد، و باید که از جهت ضرورت جمعی بدان قیام نمایند و دو صنف اول قبیح بود و از آن منع کنند. و صناعات متوسط دیگر انواع مکاسب و اصناف حرفت‌ها بود، و بعضی از آن ضروری بود مانند زراعت، و بعضی غیرضروری مانند صیاعت، و همچنین بعضی بسیط بود مانند دروگری و آهنگری، و بعضی مرکب بود مانند ترازوگری و کاردگری» (همان: ۲۱۲ - ۲۱۱).

وی معتقد است که هرکس که به صنعتی پرداخت، باید در آن صنعت به دنبال تقدّم و کمال باشد و برای مردم بهترین چیزها و نیکوترین زینت‌ها، روزی گشاده و فراخ است. بهترین اسباب کسب روزی، صنعتی است که مشتمل بر عدالت، عفت و پاک‌دامنی و مروّت و جوانمردی باشد (همان: ۲۱۳ - ۲۱۲).

۲۹- «... قیاس شود با این گفتار افلوطین در اثولوجیا: «الصناعة إنما تشبه بالطبیعة، و الطبيعة تشبه بالعقل. فإن قال قائل: فإن كانت الصناعة تشبه بالطبیعة، فما دامت الصناعة دامت الطبيعة، لأنها تشبه بالطبیعة فی أعمالها قلنا له: إنه ينبغي أن تدوم الطبيعة لأنها تشبه فی أفعالها بأشیاء أخرى، أي بالعقلية التي فوقها و أعلى منها. و نقول: إن الصناعة إذا أرادت أن تمثّل شیءاً لم تُلَقْ بصرها على المثال فقط و تشبه علمها به، لكنها ترقی إلى الطبيعة فتأخذ منها صفة المثالی، فیکون حينئذ علمها أحسن و أتقن. و ربما كان الشيء الذي تريد الصناعة أن تأخذ رسمه و صنعته و جدته ناقصاً أو قبیحاً فتتممه و تحسنه. و إنما كان یقوّی الصناعة أن تفعل ذلك بما جعل فیها من الحسن و الجمال الفائق. فلذلك تقدر أن تحسن القبیح و تتمّ الناقص علی نحو قبول العنصر الذي یقبل آثارها» (اثولوجیا، افلوطین عند العرب، ۱۳۷۲: ۵۸).

۳۰- در واقع به‌نحوی معادل است با ars liberalis یا همان seven liberal arts که در فلسفه مدرسی مشهور است

۳۱- قماربازی

«و باید که در هر فنی بر استیفای آنچه تعلق بدان فن دارد، از جوامع علوم و آداب تحریض کنند، مانند آنکه چون به‌مثل صناعت کتابت خواهد آموخت، بر تجوید خط و تهذیب نطق و حفظ رسایل و خطب و امثال و اشعار و مناقلات و محاورات و حکایات مُسْتَظَرَف و نوادر مُسْتَمْلَح و حساب دیوان و دیگر علوم ادبی تَوَفَّر نماید، و بر معرفت بعضی و اعراض از باقی قناعت نکند، چه قصور همت در اکتساب هنر شنیع‌ترین و تباه‌ترین خصال باشد» (همان: ۲۲۸).

«در تعلیم و تربیت کودکان نیز باید توجه داشت که طبع کودک مناسب صنعتی باشد که او را بدان مکلف ساخته‌اند. چنانچه کودک استعداد و آمادگی و توانایی صنعتی را نداشته باشد باید او را به صناعات دیگر راهنمایی کنند. زیرا صناعات گستره زیادی دارند. اگر نوآموز در صنعتی از خود توانایی و آمادگی نشان داد، باید با ملازمت به همان صنعت، تعلیم و تربیت او را ثابت بخشند و از اضطراب و تشوّت در آموزش بپرهیزند و تا در هر مرحله به فضیلتی دست نیافته، او را به مرحله بعدی نفرستند. همچنین در اثنای ممارست و مزاولت در هر فنی، تمرین‌هایی که باعث شکوفایی استعداد و انگیزش علایق و موجب انبعاث نشاط، حدّت و تیزبینی و ذکا و هوشمندی او می‌گردد، به کار گیرند. پس از آموختن صنعتی از صناعات، نوآموز را تشویق کنند که با آن به کسب و کار بپردازد. زیرا این امر موجب دریافتن شیرینی کسب و کار و به دنبال آن حرکت به سوی غایت کمال در آن می‌شود. همچنین در این آموزش نباید از جنبه نظری صناعات غافل ماند» (همان).

«و چون صنعتی از صناعات آموخته باشد او را به کسب و تعیش بدان فرمایند، تا چون حلاوت اکتساب بیابد آن را به اقصی الغایه برساند، و در ضبط دقایق آن فضل نظری استعمال کند، و نیز بر طلب معیشت و تکفل امور آن قادر و ماهر شود، چه اکثر اولاد اغنیا که به ثروت مغرور باشند و از صناعات و آداب محروم مانند، بعد از انقلاب روزگار در مذلت و درویشی افتند و محل رحمت و شماتت دوستان و دشمنان شوند» (همان: ۲۲۹).

هنگامی که نوآموز توانست از محل صناعت خود کسب روزی کند، باید خرج او جدا گردد و مستقل شود. رسم پادشاهان پارسی این بوده که فرزندان خود را به دست کسانی مورد وثوق می‌سپردند تا بتوانند متکی به خود بار بیابند» (همان).

خواجه نصیر در تقسیم ارکان جامعه یا مدینه فاضله دقیقاً به روش فارابی عمل می‌کند و این بخش از مباحث او کاملاً و دقیقاً ترجمه از فصول منتزعه فارابی است.

«ارکان مدینه فاضله پنج صنف باشند: اول جماعتی که به تدبیر مدینه موسوم باشند و ایشان اهل فضایل و حکمای کامل باشند که به قوّت تعقل و آرای صائبه در امور عظام از ابنای نوع ممتاز باشند و معرفت حقایق موجودات، صناعت ایشان بود و ایشان را افاض خوانند. و دوم جماعتی که عوام و فروتران را به مراتب کمال اضافی می‌رسانند، تا هر که مستعد بود به مواعظ و نصایح ایشان از درجه خود ترقی می‌کند و علوم کلام و فقه و خطابت و بلاغت و شعر و کتابت، صناعت ایشان بود و ایشان را ذوی الالسنه خوانند. و سیم جماعتی که قوانین عدالت در میان اهل مدینه نگاه می‌دارند، و در اخذ و اعطا تقدیر واجب رعایت می‌کنند و بر تساوی و تکافی تحریض می‌دهند، و علوم حساب و استیفا و هندسه و طب و نجوم صناعت ایشان بود و ایشان را مقدّران خوانند. و چهارم جماعتی که به حفظ حریم و حمایت بیضه اهل مدینه موسوم باشند و ارباب مدن غیر فاضله را از ایشان منع می‌کنند، و در مقابله و محافظت شرایط شجاع و حمیت مرعی می‌دارند و ایشان را مجاهدان خوانند. و پنجم جماعتی که اقوات و ارزاق این اصناف ترتیب می‌سازند، چه از وجوه معاملات و صناعات و چه از وجوه جبایات خراج و غیر آن و ایشان را مالیان خوانند» (همان: ۲۸۶ - ۲۸۵).

۸. جوانمردی و پیشه

قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، از جمله نادر آثاری است که مؤلف آن سعی داشته دانش و تجربه خویش از زندگانی، هنرها و پیشه‌های گوناگون را در آن گرد آورد و در اختیار فرزندش بگذارد. این اثر در قالب یک اندرزنامه یا پندنامه در چهل و چهار باب آیین مترتب بر هر پیشه و صنعتی را تبیین می‌کند. وی به صراحت می‌گوید: «غرض پیشه نه دکان‌داری است، هر کاری که مردم کند و بر دست گیرد آن چون پیشه است، باید که آن کار را نیک بدانی و ورزیدی تا از آن بر توانی خوردن» (قابوس‌نامه، ۱۳۷۸: ۱۵۷). وی تصور عمومی را از پیشه می‌زداید و با شرح مختصری معنای عام پیشه را توضیح می‌دهد. هر پیشه‌ای بر نظامی استوار است و پیشه‌ها بسیارند و عنصرالمعالی توضیح همه پیشه‌ها را از حد کتاب و توان خود فراتر می‌داند؛ لیکن از نظر او پیشه‌ها با هر توصیفی از سه وجه بیرون نیست: «یا علمی است که تعلق به پیشه دارد، یا پیشه است که تعلق به علم دارد، یا خود پیشه است نص به سر خویش». تشریح این تقسیم می‌افزاید:

«اما علمی که تعلق به پیشه دارد چون طبیعی و منجمی و مهندسی و مساحی و شاعری و مانند این، و پیشه‌ای که تعلق به علم دارد چون خنیاگری و بیطاری و بنایی و کاریزکنی و مانند این، و این هر یکی را سامانی است که اگر تو رسم و سامان این ندانی اگر چه استاد کسی باشی، در آن باب چون اسیری باشی. پیشه‌های نص خود معروف است، به شرح حاجت نیوفتد و لکن من چندان که صورت بندد بگویم و سامان هریک به تو نمایم از آنچه از دو بیرون نبود: یا خود ترا بدین دانش نیاز افتد از اتفاق روزگار و حوادث‌های [!] زمانه، باری به وقت نیاز از اسرار هر یکی آگاه باشی. پس اگر نیازت نباشد و همچنین مهتر باشی که هستی، مهتران را هم علم پیشه‌ها دانستن لایذ است» (همان: ۱۵۸ - ۱۵۷).

هرچند وی بازرگانی را صنعت مطلق نمی‌داند، اما رسوم آن را مطابق رسوم پیشه‌وران دانسته است (همان: ۱۶۶) و از قول صاحبان این پیشه می‌گوید: «اصل بازرگانی تصرف است و مرّوت، تصرف مال نگاه دارد و مرّوت جاه» (همان: ۱۶۷). در باب بیست و سوم به باور رایج میان هندوان اشاره می‌کند که هیچ طبقه‌ای به خود اجازه تجاوز از حدود حاکم بر آن طبقه نمی‌دهد:

«اما اجناس هندو، نه چون اجناس دیگر قوم باشند از آنچه همه خلق با یکدیگر آمیخته‌اند مگر هندوان، از روزگار آدم عادت ایشان چنان است که هیچ پیشه‌ور جز با یکدیگر پیوند نکنند چنان که: بقالان دختر به بقالان دهند و خواهند و قصابان به قصابان و خبازان به خبازان و سپاهی به سپاهی و برهمن به برهمن. پس درجه هر جنسی از ایشان طبعی دیگر دارند و من شرح هریک نتوانم کرد» (همان: ۱۱۶).

در باب بیست و هفتم تحت عنوان «در حق فرزند و حق شناختن»، حق پدری را آموختن فضل و هنر به فرزند می‌داند زیرا هر فضل و هنری روزی به کار می‌آید، پس نباید در این امر کوتاهی کرد. هر کسی از آغاز زاده شدن سرشتی دارد که با او است و چون بزرگ‌تر شود افعال و عادات او آشکارتر می‌شود و بدی و خوبی او نیز پدیدار می‌گردد.

«ولکن تو فرهنگ و هنر را میراث خود گردان و به وی بگذار تا حق وی گزارده باشی که فرزندان مردمان خاصه را به از هنر و ادب و فرهنگ نیست و فرزندان عامه را میراث به از پیشه نیست، هرچند پیشه نه کار کودکان محتشمان است، هنر دیگر است و پیشه دیگر. اما از روی حقیقت نزدیک من پیشه بزرگ‌ترین هنر است و اگر فرزندان مردمان خاصه صد پیشه دانند، چون به کسب نکنند همه هنر است و هنر یک روز به برآید» (همان: ۱۲۵).

در پی این بحث وی داستانی از گشتاسپ را نقل می‌کند که در قسطنطنیه گرفتار شد و هیچ‌چیز نداشت و چون در کودکی در سرای پدر خویش با کار آهنگران و صناعت ایشان آشنایی یافته بود، به دکان آهنگری رفت و به کار مشغول شد و تا هنگام بازگشت به وطن از این طریق ارتزاق می‌کرد. پس از بازگشت خطاب به بزرگان و محتشمان گفت: «... فرزند خویش را صناعت آموختن عیب مدارید که بسیار وقت باشد که ابوت و شجاعت سود ندارد، هر دانشی که بدانی روزی به کار آید، و بعد از آن در عجم آن رسم درافتاد که هیچ محتشم نبود که صنعتی ندانستی هرچند بدان حاجتش نبودی و آن به عادت کردند...» (همان: ۱۲۶). در باب چهل و سوم قابوس‌نامه، عنصرالمعالی به آیین دهقانی و سایر پیشه‌ها و چگونگی رعایت آداب جوانمردی در پیشه‌ها اشاره و در باب چهل و چهارم یا باب پایانی کتاب قابوس‌نامه، که تماماً به آیین جوانمردپیشگی اختصاص دارد و در واقع چنان پلی مباحث فتوت و آیین جوانمردی را به پیشه‌ها و صناعات متصل می‌کند.

عنصرالمعالی می‌گوید سه چیز است که همه آدمیان به داشتن آن در شمار بندگان خاص الهی خواهند بود: خرد، راستی و مردمی. مایه دانش، کمال و شرف آدمی عقل است و هر که به دلیل عوایق و حجاب‌ها میان مراتب وجودی تن و نفس و عقل او مانعی یا انقطاعی ایجاد شود از تعادل خارج می‌شود و از فیض عقل بی‌بهره می‌ماند. به همین دلیل هر چند همه مردمان از خرد و راستی و مردمی بهره‌مندند، لیکن به علت موانع و عوایق و انحرافات در میان ایشان تفاوت‌ها به وجود می‌آید. حکما در قالب الفاظ از مردمی و خرد صورتی ساختند که تنها جسد نیست بلکه آن صورت شامل تن و جان و حواس و معانی است اگر مردمی و انسانیت باشد و گفتند:

«تن آن صورت جوانمردی است و جان وی راستی و حواسش دانش و معانیش صفا، پس صورت ببخشیدند بر خلق، گروهی را تن رسید و دیگر نه و گروهی را تن و جان و گروهی را تن و جان و حواس و گروهی را تن و جان و حواس و معانی. اما آن گروه که نصیب ایشان تن رسید، آن قوم عیاران و سپاهیان و بازاریانند که مردمی ایشان را نام جوانمردی نهادند. و آن گروه که ایشان را تن و جان رسید خداوند معرفت ظاهرند و فقرای تصوف که مردمی ایشان را معرفت و ورع نام نهادند. و آن گروه که ایشان را تن و جان و حواس رسید حکما و انبیا و اصفیاء که مردمی ایشان را دانش و فزونی نهادند. و آن گروه که ایشان را تن و جان و حواس و معانی رسید روحانیان اند و از جمع آدمیان پیغامبران اند» (همان: ۲۴۶ - ۲۴۵).

«اصل جوانمردی سه چیز است: نخست هر چه گوید بکند و دیگر آنکه خلاف راستی نگوید و سوم آنکه شکیبیا باشد. جوانمردی عیاران به دلیری، مردانگی، شکیبایی در هر کاری، عمل کردن به وعده‌ها، پاک‌دامنی و پاک‌دلی و ترجیح سود دیگران بر زیان خود، ترحم بر اسیران، یاری بیچارگان، بازداشتن بدی بدکاران از نیکان، راست‌شنوی و راست‌گویی، انصاف، حرمت نان و نمک نگاه‌داری، امتناع از پاسخ نیکی به بدی، پرهیز از شهوت، و بلا به جان خریدن. در میان سپاهیان جوانمردی، کامل‌تر از عیاران است و باید کرم، مهمان‌داری، سخا، و پاک‌جامگی، و داشتن جنگ‌افزار کامل و افزون بر آن زبان‌دوستی، خویش‌دوستی، و خدومی، و تواضع که در میان سپاهیان فضیلت است و در میان عیاران عیب. در میان بازاریان و پیشه‌وران نیز جوانمردی همانند یکدیگر است» (همان: ۲۴۹ - ۲۴۳).

«پس اگر پیشه‌ور باشی از پیشه‌وران بازار از هر پیشه‌ای که باشی زودکار و استوده‌کار باش تا حریفانت بسیار باشند و به وقت کار، کار به از آن کن که هم‌پیشگان تو کنند. و به کم‌مایه سود قناعت کن تا به یک بار ده یازده کنی، دو بار ده نیم توان کردن، پس حریف را مگریزان به مکاس و لجاج بسیار تا در پیشه‌وری مرزوق

باشی و مردم بیشتر سست و داد با تو کنند، تا چیزی همی فروشی با خریدار به دوست و به جان برادر و بار خدای گفتن و تواضع نمودن تقصیر مکن تا از تلافی تو خریدار از مکاس کردن شرم دارد و مقصودت حاصل شود و چون چنین کنی بسیار حریف باشی و ناچاره محسود دیگر پیشه‌وران باش و در بازار مشهورتر و معروف‌تر هم‌پیشگان باشی. اما عادت کن راست گفتن و از بخل پرهیز کن و لکن تصرف را کار بند و بر فرودتر خود ببخشی و بدان کس که برتر از تو باشد نیازمند باش و زیون گیر مباش و با زنان و کودکان در معامله فزونی مجوی و از غریبان بیشی مخواه، شرمگینی را که بسیار مکاس نه باشد یاری کن و مستحق و نیکو دار و با پادشاه خویش راستی کن و لکن به خدمت پادشاه حریص مباش. و با هنبازان خیانت مکن به هر صنعتی که کنی بد و مزور مکن، از بهر کارشناس و ناکارشناس کار یکسان کن، تقی باش و اگر دستگاهت باشد قرض دادن به غنیمت شناس و سوگند به دروغ مخور و زنا مکن و سخت معاملت باش و اگر بر درویشی اوامی داری چون دانی که بی‌طاقت است، تقاضای پیوسته مکن و درشت تقاضا مباش، نیک‌دل باش تا نیک‌بی باشی و ایزد تعالی بر سست و داد تو برکت کند. و هر پیشه‌وری که بر این جمله باشد که یاد کردم، جوانمردترین همه پیشه‌وران بود و هر قومی را در آن صنعت که باشند در جوانمردی طریقی است» (همان: ۲۴۲ - ۲۴۱).

از نظر او جوانمردی در میان عرفا و علما بیش از گروه‌هایی است که در بالا از ایشان یاد کرد و جوانمردی در مرتبه پیامبران کامل‌ترین مرتبه جوانمردی است زیرا: «تمام‌تر جوانمردی آن بود که او را تمامی دانش بود و آن پیغمبری بود و تمام‌تر پیغامبری آن بود که روحانی بود زیرا که در درجه آدمی، برتر از پیغامبری منزلت نیست. پس آن گروه که ایشان را از صورت مردمی تن و جان و حواس و معانی رسید جز پیغامبران نباشند...» (همان: ۲۵۹).

۹. فرهنگ جوانمردی و حقیقت آن

شاید دقیق‌ترین تعاریف از جوانمردی را کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی در کتاب تحفة‌الخوان فی خصایص‌الفتیان به دست داده باشد. «بدان که فتوت عبارت است از ظهور نور فطرت و استیلاء آن بر ظلمت نشأت، تا تمامت فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد» (کاشانی، ۱۳۸۰: ۴۶۹). سرشت حقیقی انسان عقل است. به عبارت بهتر، نوری که بر فطرت آدمی می‌تابد نور عقل و فره خرد است. این نور چنانچه بر ظلمت نشئه گیتی و نشئه نفس بتابد، همه فضیلت‌ها و والایی‌ها در روان آدمی آشکار می‌شود و همه رذایل و پستی‌ها از میان می‌رود. مرحله نخست مروت یا انسانیت است.

چه فطرت انسانی هرگاه که از آفات و عوارض و دواعی نفسانی سلامت یابد و از حجب غواشی طبیعی و قیود علایق جسمانی رهایی پذیرد، صافی و منور گردد، و مستعد و مشتاق کمال شود و از مقاصد دنی و مطالب خسیس استنکاف نماید. و از رذائل اوصاف و ذمایم اخلاق اعراض لازم شمرد و از حقاء حطام دنیوی و ملابس قوای غضبی و شهوی کناره گیرد و به همت عالی از امور فانی ترقی کند و سوی معالی و مکارم متوجه شود و بر اظهار آنچه در طبع اوست از فضایل و کمالات، حریص و مشعوف گردد. و این حال را مروت خوانند (همان).

زیرا سرشت آدمی اگر از خواهش‌ها و آفت‌ها و بیماری‌های نفسانی رهایی پذیرد و از پرده‌های تاریک طبیعت مادی و غل‌ونجیر خواهش‌های بدنی آزاد شود، روشن و پرفروغ می‌شود و آمادگی می‌یابد تا کمالات را بخواهد و از خواهش‌های پست و هدف‌های پیش‌پاافتاده روی‌گردان شود. همچنین با رهایی سرشت حقیقی انسان از هوی و هوس نفس، آدمی از صفت رذالت، و اخلاق و خوی نکوهیده روی می‌گرداند و می‌پرهیزد از اینکه شکم خود را با انباشتن خردوریزهای دنیوی به درد آورد و پرده‌های

شهوت و غضب چشم او را کور کند. پس با علوّ همت از چیزهای ناپایدار می‌گذرد و به‌سوی امور متعالی و والا و خوی پسندیده روی می‌کند یا می‌کوشد که بتواند فضیلت‌ها و والایی‌ها را در هستی خود آشکار کند. این نخستین مرحله را «مروت» یا انسانیت می‌خوانند. اما «فتوت» و «جوانمردی» مرحله‌ای بالاتر است. «و چون مواظبت بر این امور به‌غایت رسد، تا کسر سورت نفس و قهر قوت و شرت او و قمع ثبات و نزوات او ملکه گرداند و بر صفا و اشراق و نورانیت و لطافت خود ثابت ماند، تمامت انواع عفت و شجاعت در او راسخ شود و جمیع اصناف حکمت و عدالت بالفعل ازو ظاهر گردد، آن را فتوت خوانند» (همان).

به‌عبارت ساده‌تر، اگر مواظبت و مراقبت بر مرحله پیشین را به نهایت برساند تا همچنان انسانیت او پایدار بماند و هیبت و سطوت نفس را بشکند و نیروهای نفس را شکست دهد و بدی‌های آن را نابود گرداند و پایداری و ناپایداری آن را از ریشه برکند تا اینکه این حالت در او به ملکه و عادت مانا درآید و همچنان بر صفا و دریافت روشنایی خرد و فروغ و فره و نرم‌خویی پابرجا بماند، همه گونه‌های پاک‌دامنی و دلیری در وجود او پایدار و استوار می‌شود و همه گونه‌های حکمت و عدالت در او فعلیت می‌یابد. این مرحله را فتوت یا جوانمردی می‌گویند. جوانمردی را از این‌روی جوانمردی می‌گویند زیرا که فطرت انسانی در جوانی جاویدان است و جوانی اوج توانایی‌های یک انسان است. «... سالک مادام که در قید هوای نفس و آرزوی طبع باشد، به‌مثابه کودکی باشد نارسیده و چون از مرتبه نفس ترقی نموده به مقام دل رسد به‌منزله جوان باشد رسیده و چنانچه جوان را قوت‌های صوری و کمالات بدنی حاصل است جوانمرد را نیز کمالات انسانی و قوت‌های معنوی حاصل بود...» (کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۱۷).

پس «مروت» سلامت و صفاء فطرت است و «فتوت» نوریت و بهاء آن. و چنان‌که مروت مبنی و اساس فتوت است، فتوت، مبنی و اساس «ولایت» باشد، هر که مروت ندارد، فتوت او را محال تواند بود. و هر که فتوت ندارد هرگز به ولایت نرسد، چه مروت نشانه اتصال بنده است به حق به‌واسطه صحت فطرت، و از این جهت امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - فرمود: أَقْبَلُوا ذَوِي الْمَرْوَاتِ عَثْرَاتَهُمْ، فَمَا يَعْتَرُّ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدَهُ بَيْدُ اللَّهِ يَرْفَعُهُ. یعنی از خطاهای اصحاب مروت درگذرید که هیچ صاحب مروت به‌سر در نیاید الا دستش به دست حق تعالی باشد و در حال ادبار، دست او گیرد» (کاشانی، ۱۳۸۰: ۴۷۰).

مروت، فتوت و ولایت سه مرحله رشد معنوی یک انسان است. هر کدام از مراحل پایه و اساس مرحله بعدی است. روندی از یک تکامل تا رسیدن به نهایت آن یعنی ولایت. در مرتبه ولایت، چون شخص به نهایت کمال رسیده - به اعتبار سخنان خواجه نصیر طوسی - می‌تواند غیر خود را نیز به کمال برساند. به همین دلیل کاشانی فتوت را بهاء و فره انسانیت برشمرد.

«و مدار مروت «عفاف» است، چون عفاف تمام شد، مروت تمام باشد. و فتوت، نشانه قرب حق است و نه هر که با حق پیوندی دارد از مقربان باشد، چنان‌که در بستگان و پیوستگان سلطان، نه همه از نزدیکیان باشند پس نه هر صاحب مروتی، صاحب فتوت باشد» (همان).

عفاف به‌معنای پاک‌دامنی است. به‌عبارت بهتر، پاک‌داشتن دامن نفس از تمامی آنچه آن را می‌آلاید و به پستی می‌کشد. محور اصلی انسانیت پاک‌دامنی است لیکن با حصول به آن، الزاماً به فتوت نمی‌توان رسید. زیرا مدار فتوت شجاعت است و شجاعت در کمال خود چیزی جز حصول یقین نیست. چون انسان شکاک همیشه ترسان است. برای همین خداوند اصحاب کهف را به شجاعت وصف کرد زیرا به یقین کامل رسیده بودند.

«و مدار فتوت «شجاعت» است. چون شجاعت به کمال رسید، فتوت تمام باشد. و کمال شجاعت نبود الا به حصول یقین که موجب امن حقیقی است؛ چه شاک را جبن و خوف لازم باشد و از این جهت حق تعالی وصف ارباب فتوت به هدایت و امن ایمان کرد و فرمود: «إِنَّهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَا هُدًى وَ

ربطنا علی قلوبهم إذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا» یعنی: ایشان اند جوانمردانی که به مقتضای صفای استعداد ازلی و فطرت اولی و نور هدایت اصلی - که لازم صحت فطرت است - ایمان آوردند و ما توفیق طلب یقین و تأیید نور ایقان، هدایت ایشان بیفزودیم و به امن حقیقی - که مستفاد است از نور یقین - تقویت و تشجیع دل‌های ایشان کردیم تا بر اظهار کلمه توحید، نزد جباران وقت خویش جرئت و جسارت یافتند و به مردی و شجاعت در حضور ایشان مبالات نکردند و گفتند «ربنا رب السموات و الارض» و بر مفارقت اوطان و اخوان و مهاجرت اسباب نعیم و لذات جسم مصابت نمودند و تحمل مشاق و شدائد سفر بر راحت حضر اختیار کردند» (همان).

ولایت نهایت کمال در طریق جوانمردی است. این نهایت کمال، کمال در عقل و فضایل انسانی است. مقامی والا که هرکسی را شایستگی وصول بدان نیست. زیرا مقام ولایت، مقام فنای فی الله و استغراق در عین احدیت و رسیدن به نهایت معرفت است. نهایی که خود سرآغاز محبت است. همان گونه که سهروردی در رساله فی حقیقه العشق گفته نهایت معرفت محبت است و نهایت محبت عشق. یعنی عشق غایت‌الغایات معرفت است (نک: سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۸۶).

اما «ولایت» فناء بشریت و استغراق در عین احدیت و ظهور سلطان محبت و خلوص جوهر او از زنگار ثنویت، و تحقیق تفسیر این آیت - به اعتبار مرتبه ولایت - چنان باشد که «آمنوا برهم» عبارت از علم‌الیقین بود بر سبیل مکاشفه «و زدناهم هدی» مرتبه عین‌الیقین و مقام مشاهده، «و ربطنا علی قلوبهم» تقویت دل‌های ایشان به صبر و مجاهده و هجر مألوفات و لذات حسی در مقام حضور و مراقبه و ترک حظوظ و اوطار و قطع نظر از اغیار و امن از اهل آسمان و زمین تا مقام حق‌الیقین و تشجیع ایشان بر مجادلت شیطان و مخالفت هوای نفس تا در حضرت جبار نفس اماره به اظهار توحید و تکرار آن قیام نماید و دعوت او را با عبادت صنم جسم و آله هوای نفس به انکار مقابله کنند و لذت فانی را بر پشت پای زنند و به ایعاد و تخویف او به موت و فوت التفات ننمایند و از مقتضای اخلاص و توحید درنگ‌زدند که «لن تدعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا» یعنی اگر از حکم توحید اعراض کنیم و به غیر حق نگران شویم و نسبت تأثیر به ماعدای او جایز داریم، قولی دور از حق گفته باشیم، و از جاده صواب برگشته و از صراط مستقیم کرانه بسته و در ظلم و جور مبالغت نموده که «إن الشرک لظلم عظیم» (کاشانی، ۱۳۸۰: ۴۷۲-۴۷۱).

کاشانی با تفسیر آیه مذکور می‌گوید ایمان اصحاب کهف مرتبه علم‌الیقین و مکاشفه، و افزودن بر هدایت ایشان، مرتبه عین‌الیقین و مشاهده، و در نهایت پایداری و شکیبایی ایشان بر دشواری‌ها مرتبه حق‌الیقین و وصول است.

چون مقرر شد که فتوت مبنی و اساس ولایت و مبدأ و قاعده آن، پس هرکجا ولایت ظاهر شود، فتوت کمال یافته؛ چه نهایت فتوت بدایت ولایت تواند بود، چنان‌که نهایت مروّت، بدایت فتوت است. از بهر آنک طریق ولایت، اخلاق و معاملات و احوال و مکاشفات و علوم و مشاهدات است و منتهی شود به فناء خلیقت در عین حقیقت. و طریق فتوت مجرد اخلاق و معاملات و منتهی شود به خلاص فطرت از قید جبلت، و چون فطرت از شوائب نشأت خالص گشت، مقصود به حصول پیوست (همان).

۱۰. نتیجه‌گیری

مروری بر ادبیات بحث و تفسیر و تبیین یافته‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که در اندیشه سنتی ایرانیان تعلیم و تربیت یا فرهنگ رایج در میان جوامع سنتی مبتنی بر کشف استعداد و تربیت عقلانی و اخلاقی طبق اهلیت است. فرهنگ شناختن خوی نیک و بد و چگونگی اکتساب خصایل نیک و پرهیز از خصایل بد است. داشتن استعداد و اهلیت خاص لازمهٔ پرداختن به هر پیشه است. زیرا این نسبت نسبتی پنهان و بر مبنای هماهنگی آسمانی است. لیکن صرف داشتن این اهلیت و استعداد کافی نیست و باید با تربیت عقلانی و ممارست آن را فرا گرفت. تشخیص این اهلیت به عهده کسانی است که تربیت و هدایت فرهنگی جامعه را به عهده دارند. با توجه به وضعیت خاص پیشه‌ها در فرهنگ سنتی اصولی آسمانی بر آن‌ها حاکم است. لذا سرسلسله هر پیشه، پیامبر یا فرستاده‌ای آسمانی است. این باور به‌طور شایع در اغلب فتوت‌نامه‌ها مذکور است. صناعت و پیشه بدون خرد و حکمت ممکن نیست و عقل و حکمت نیز تنها همین عقل جزئی نیست، بلکه عقل جزئی در اتصال به عقل کلی واجد توانایی ساختن و صناعت می‌شود. به همین دلیل حکمت نظری و حکمت عملی در کنار هم حکمت صناعی را محقق می‌کنند. همچنان که صورت بی ماده و ماده بی صورت ثبات و ثبوت ندارد، علم بی عمل نیز ضایع می‌شود و عمل بدون علم هم محال است. پس حکمت نظری مبنای حکمت عملی است و حکمت عملی که خود به دو شاخه اخلاق و صناعات تقسیم می‌شود، بدون حکمت نظری محال می‌نماید. در اخلاق شخص ابتدا به اکمال خویش می‌پردازد و سپس به اکمال غیر و در صناعت نیز ابتدا صانع به کمال می‌رسد و آنگاه مصنوع را به کمال لایق آن می‌رساند. صناعات بر اساس آنچه در فرهنگ سنتی رایج بود از حیث نزدیکی به عقل و روح صناعات احرار یا همان خوانده می‌شد و آنچه به بدن نزدیک بود و کار بدنی را طلب می‌کرد صناعت عام. به همین دلیل صناعات با معیارهایی دارای درجات و مراتبی بودند. هرچند تربیت خواص بیشتر به کسب فضایل و ادب منحصر بود، لیکن متفکران سنتی پرداختن به صناعات و پیشه‌ها را در هر مقامی لازم می‌شمردند. نظام تعلیم و تربیت یا فرهنگ پیشه‌ها مبتنی بر یک نظام تربیت اخلاقی منسجم بود که هدف نخستین آن تربیت انسان و تحکیم خلق و خوی انسانی در هر فرد و همراه ژرفابخشی به خرد و تعالی عقلانی بود که در نهایت به کمال لایق انسانی ختم می‌شد. این مراحل در میان اصحاب پیشه‌ها به آداب جوانمردی و فتوت معروف بود که شامل سه مرتبهٔ مروت، فتوت و ولایت می‌شد. بدین ترتیب، هر فرد در مسیر اکمال خصایل انسانی تا رسیدن به کمال لایق او یا وصول به مقام انسان کامل قرار می‌گرفت.

منابع

- ابن اسفندیار. (۱۳۱۱). نامه تنسر هیربذان هیربذ اردشیر پاپکان به جشنسف شاه و شاهزاده پدشخوارگر. ترجمه از پهلوی به عربی ابن مقفع، به سعی و اهتمام مجتبی مینوی. تهران: مطبعه مجلس.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. ۱۵ جلد. تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا و انتشارات دانشگاه تهران.
- دینکرد هفتم. (۱۳۸۹). محمدتقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۰۶۹ ه.ق). الكنوز الودیعه. ترجمه ابن شمس الدین حسن ظافر، نسخه خطی شماره ۲۲۴۲. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (ق ۸ ه.ق). الكنوز الودیعه. ترجمه ظافر ابن شمس الدین حسن، نسخه خطی شماره ۱۰۱۲. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- رسایل جوانمردان: مشتمل بر هفت فتوت نامه. (۱۳۷۰). با تصحیحات و مقدمه مرتضی صراف و با مقدمه و خلاصه فرانسوی هانری کرین. تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه و شرکت انتشارات معین.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی. (۱۳۸۰). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. جلد سوم: مجموعه آثار فارسی، تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، با مقدمه و تحلیل هانری کرین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طوسی، نصیرالدین. (۱۳۷۳). اخلاق ناصری. تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علی رضا حیدری، چاپ پنجم. تهران: خوارزمی.
- قابوس بن وشمگیر بن زیار، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۸۷). قابوس نامه. به اهتمام و تصحیح غلام حسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- قبادیانی بلخی، ناصر خسرو. (۱۳۸۴). زادالمسافر. شرح لغات و اصطلاحات سیداسماعیل عمادی حائری، تصحیح و تحقیق سیدمحمد عمادی حائری. تهران: میراث مکتوب.
- کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق. (۱۳۸۰). مجموعه رسائل و مصنفات. مقدمه، تصحیح و تعلیق مجید عالمزاده. تهران: میراث مکتوب.
- کرین، هانری. (۱۳۶۳). آیین جوانمردی. ترجمه احسان نراقی، به همراه نظریات سایر محققان. تهران: نشر نو.
- مرقی کاشانی، افضل الدین محمد. (۱۳۶۶). مصنفات. به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- واعظ کاشفی سبزواری، حسین. (۱۳۵۰). فتوت نامه سلطانی. با مقدمه محمدجعفر محجوب. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.